

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال یازدهم، شماره سی و سوم، زمستان ۱۳۹۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۴/۱۳

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۸/۲۳

صفحات: ۱۴۴-۱۲۱

بررسی نقش دولت چین در توسعه این کشور

دکتر مهناز گودرزی*

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، گروه روابط بین‌الملل، اصفهان، ایران

حمید درخشنده

دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، گروه روابط بین‌الملل، اصفهان، ایران

چکیده

فهم روندهای توسعه در کشورهایی که توفیق دستیابی به این مهم را داشته‌اند، ارزش‌های نظری و کاربردی فراوانی برای سیاست‌گذاران و نخبگان جوامع در حال توسعه دارد. در میان کشورهای کامیاب در تحقق توسعه، بی‌تردید کشور چین دارای تجربه‌ای گرانبها و به گمان بسیاری از صاحب‌نظران، دارای تجربه‌ی اعجاب‌آوری در مسیر دستیابی به توسعه بوده است. اولین و مهم‌ترین عامل موفقیت این کشور، وجود دولتی توسعه‌خواه است. این دولت از طریق نخبگان توسعه‌گرا، نظام اداری کارآمد و ناسیونالیسم ملی‌گرای خود، توانست سیاست‌های عقلانی و مناسبی را طراحی و اجرا کند؛ سیاست‌هایی که با هدف توسعه کشور و صنعتی‌شدن طراحی شده بودند. موفقیت این کشور، حاصل تلاش دولتی توسعه‌خواه و نظام اداری طرفدار توسعه بود. این مقاله بر آنست تا با بررسی دولت توسعه‌گرای چین که اهداف توسعه‌ای آن به طور سیاسی جهت‌گیری شده‌اند؛ نشان دهد که کارکرد، نیرو محرکه و آهنگ استراتژی رشد و توسعه این کشور، از خلال ساختارهای دولتی قابل پیگیری است.

کلید واژگان

توسعه، دولت‌های توسعه‌گرا، دولت چین، نخبگان توسعه‌گرا، نظام اداری کارآمد، ناسیونالیسم ملی‌گرا

* نویسنده مسئول، ایمیل: m.goodarzi@khusif.ac.ir

مقدمه

در شرق آسیا و در طول چند دهه گذشته، آن چنان توسعه‌ای اتفاق افتاد که به گمان بسیاری از صاحب‌نظران، «عجاب‌آور» بوده است. روندی که اغلب کشورهای غربی، در طی دو سده گذشته طی کرده بودند، در میان این دسته از کشورها، در طول سه دهه پیموده شده، میلیون‌ها انسانی که در این کشورها، در فقر مطلق به سر می‌بردند، تبدیل به شهروندانی مرفه در کشورهایی پیشرفته شدند. در مجموع می‌توان ۹ عامل را موثر در توسعه کشورهای شرق آسیا دانست که عبارتند از: دولت توسعه‌گرا و نظام اداری کارآمد، نخبگان تحول‌خواه، ناسیونالیسم قوی، اهمیت مسأله بقا، نیروی کار کارآمد و نسبتاً ارزان، انضباط بالای نیروی کار، ارتباطات مؤثر جهانی، بسترهای مناسب فرهنگی (اخلاق کار) و ثبات سیاسی. اولین و مهم‌ترین عامل مشترک در میان تمامی این کشورها، وجود دولتی توسعه‌گراست. این دولت‌ها از طریق نظام اداری کارآمد خود، توانستند سیاست‌های عقلانی و مناسبی را طراحی و اجرا کنند؛ سیاست‌هایی که با هدف توسعه کشور و صنعتی‌شدن طراحی شده‌اند. موفقیت این کشورها، حاصل تلاش دولتی توسعه‌خواه و نظام اداری طرفدار توسعه بود (دیکسون، ۱۳۸۷: ۱۰۱-۸۱). تجربه کشورهای شرق آسیا نشان می‌دهد که دولت نقش اصلی را در هدایت و هماهنگی فرآیند صنعتی شدن، تعیین اولویت‌های سرمایه‌گذاری و در صورت نیاز تحمیل شرایط خود، کمک به انعطاف‌پذیری شرکت‌های کوچک برای تطبیق سریع با تقاضای بازار جهانی، تأمین انگیزه‌های لازم برای جذب سرمایه‌های خارجی از طریق ایجاد هیئت توسعه اقتصادی و همچنین پیشرفت توسعه از طریق ایجاد کارآفرینی برای شرکت‌های دولتی و بین‌المللی داشته است. (کاستلز، ۱۳۸۰: ۳۱۲-۲۹۹). این پژوهش با معیار قرار دادن نخبگان توسعه‌گرا، بوروکراسی و نظام اداری کارآمد و ناسیونالیسم ملی‌گرا، نظام سیاسی چین را جزء دولت‌های توسعه‌گرا^۱ دانسته که در طول چند دهه، با اتخاذ سیاست‌های توسعه‌اصلاحات اقتصادی، ایدئولوژی زدایی و با باز کردن بازارها بر روی سرمایه‌گذاران خارجی، باعث گام برداشتن چین به سمت توسعه اقتصادی شده است.

۱. مبانی نظری: نظریه دولت توسعه‌گرا

چالمرز جانسون،^۲ دولت‌های توسعه‌گرا را در قالب دولت‌های برنامه‌ای عقلانی صورت‌بندی می‌کند

^۱ - Developmentalist States

^۲ - Chalmers Johnson

که سعی دارند توانمندی های لازم برای حضور در عرصه رقابت های جهانی اقتصاد را کسب کنند. دولت های توسعه گرا تنها به نظارت بر فرآیندها و سازوکارهای بازار و فراهم آوردن بستر مناسب برای فعالیت بخش خصوصی اکتفا نمی کنند، بلکه علاوه بر داشتن ارتباط نزدیک و مستمر با بخش خصوصی، با جدیت در بازار دخالت کرده و فعالیت های آن ها را با استفاده از مکانیسم هایی در راستای پیشبرد اهداف بلند مدت خود قرار می دهند.

در دولت توسعه گرا، ویژگی های وبری ساختار بوروکراتیک از جمله شایسته سالاری قوی و پاداش ها و چشم اندازهای شغلی طولانی مدت، سبب ایجاد حس مسئولیت و همبستگی سازمانی می شود. همبستگی از این نوع سبب می شود تا به جای منافع کوتاه مدت گروه های سیاسی که در قدرت قرار می گیرند، بر اهداف و اولویت های تعیین شده در مسیر سیاستگذاری های بلند مدت تاکید شود.

این نوع دولت ها مخلوق یا نماینده منافع هیچ گروه یا طبقه خاصی نیستند، بلکه در دوره های اصلی تکوین خود، دولت هایی بسیج کننده هستند. نخستین الزام ساختاری یک دولت توسعه گرا، وجود یک توافق هژمونیک درباره الگوی توسعه است که معمولاً تحت برنامه های میان و بلند مدت توسعه تدوین می شود. پس از آن وجود یک ساختار اداری کارآمد، از کوتاه شدن عمر سیاستگذاری ها به اندازه فاصله بین عزل و نصب مسئولان و مدیران جلوگیری می کند.

برای ایجاد هماهنگی میان ابعاد سیاسی و اقتصادی توسعه، نیاز به یک مرکز هماهنگ کننده اطلاعات یا توانمندی ها می باشد و تنها سازمانی که قادر است این وظیفه مهم را در سطح ملی بر عهده بگیرد، دولت است. نوع دولتی که در اینجا مورد بحث است با آنچه که چالمرز جانسون در پژوهش خود از ژاپن با عنوان دولتی «با خط مشی ایدئولوژیک»^۱ اشاره کرده و نمونه هایی از آن را در اقتصادهای دستوری^۲ شوروی، چین و کوبا می توان مشاهده کرد، متفاوت است. دولت مورد بحث دولتی است که اقتدار، قدرت و توانمندی لازم برای اقدام در اقتصاد بازار را دارد، به عبارتی دیگر دولتی است که قادر به مدیریت بازار می باشد و یا دولتی است که به قول رابرت وید بر بازار نظارت می کند (wade, 1994, 15). دولت هایی که این توانمندی را دارند دولت توسعه گرا نامیده می شوند.

^۱ - Plan-Ideological

^۲ - Command Economist

لفت ویچ دولت توسعه‌گرا را شکل در حال گذار دولت مدرن در کشورهای در حال توسعه تعریف می‌کند که مستقل از نیروهای سیاسی و اجتماعی عمل کرده و با میزانی از خشونت، برنامه‌های توسعه اقتصادی را به پیش می‌برد. وی ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا را نخبگان توسعه‌گرا، استقلال نسبی دولت، جامعه مدنی ضعیف و تثبیت واقعی قدرت برمی‌شمارد (لفت ویچ، ۱۳۸۵: ۲۵۱-۲۵۲). از نقطه نظر سیاست خارجی، دولت‌های توسعه‌گرا در کشورهای در حال توسعه، حائز ویژگی و نقش خاصی در سیاست خارجی هستند که از این منظر به منزله پل ارتباطی با جهان سرمایه و تکنولوژی عمل می‌نمایند. به عبارت دیگر دولت توسعه‌گرا موظف است در راهبرد توسعه کشور، با طراحی و اجرای سیاست‌های مناسب، بستر لازم را برای بهره‌وری و استفاده از عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی فراهم سازد. در این راستا می‌توان نتیجه گرفت که یک راهبرد کلان علمی در حوزه روابط خارجی منطبق با واقعیات کشور و جهان، می‌تواند چارچوب مناسبی را برای استفاده از عوامل تولید دیگر کشورها به وجود آورد. (بهکیش، ۱۳۸۰: ۲۸۲)

۲. توسعه چین از منظر راهبردهای کلان و خرد

شاید وقتی دنگ شیائوپینگ سیاست‌های خشن و کاپیتالیستی را به جای سیاست‌های سوسیالیستی و کمونیستی جایگزین می‌کرد، نمی‌توانست تصور کند که در اثر این سیاست‌ها، چین در کنار ابرقدرت‌های اقتصادی جهان قرار خواهد گرفت. اقتصاد چین در طول سالیان زیادی، تجربه رشد اقتصادی دورقمی را از سر گذرانده است. اگر بنا باشد زمینه‌های شکل‌گیری قدرت اقتصادی چین احصاء شود، نمی‌توان از موارد زیر صرف‌نظر نمود:

الف. راهبردهای کلان

دولت‌های چینی چه در دوره مائو و چه در دوره‌های بعد از آن، همواره درصدد تأمین و تکمیل زیرساخت‌های رشد اقتصادی برآمده‌اند. شبکه‌های برق، گاز، آب، تلفن، راه‌های ارتباطی جاده‌ای، حمل و نقل ریلی و دریایی و سایر زیرساخت‌های رشد اقتصادی از قبیل آموزش و بهداشت عمومی در کشور چین از وضعیت بسیار خوبی برخوردار هستند. این موضوع برای دولت چین چنان مهم و حیاتی تلقی می‌شود که سهم دولت در این زمینه، برخلاف سایر بخش‌ها همچنان بالاست. البته تأمین

زیرساخت‌های اقتصادی، همواره در این کشور با محوریت بخش تولید بوده و توجه به وضعیت مصرف خانوار مستضعف و به طور کلی رفاه مصرف کننده، موضوعی فرعی بوده است.

از آنجا که دولت چین همواره در طول سی سال اخیر، استراتژی صادرات محور را در دستور کار داشته است، درجهت پایین ماندن ارزش یوآن نسبت به دلار و یورو اهتمام ورزیده است. یکی از علل اصلی ارزانی نسبی کالای چینی در جهان، همین پایین بودن ارزش نسبی یوآن نسبت به دیگر ارزهاست.

دولت چین در دوره‌ای نسبتاً طولانی، تغییرات نهادی باثباتی را در زمینه تضمین مالکیت خصوصی، سرمایه‌گذاری خارجی، سیاست‌گذاری بهره‌وری بالا، ثبات سیاست‌گذاری، مخصوصاً در زمینه نرخ‌های اقتصاد کلان، همچون نرخ بهره، نرخ تورم و نرخ ارز اعمال کرده است.

یکی از مهم‌ترین استراتژی‌های دولت چین در سی سال اخیر، پایین نگه داشتن نسبی دستمزدهای کارگری است که این سیاست به دلیل جمعیت زیاد این کشور، سیاست مؤثری قلمداد می‌شود. در واقع اگرچه کنترل جمعیت همواره یکی از سیاست‌های راهبردی کشور چین بوده است، اما به دلیل بالا بودن مطلق جمعیت کشور، سیاست پایین نگه داشتن دستمزد کارگری سیاست مؤثری بوده است. به همین دلیل است که علی‌رغم رشد اقتصادی بالا، فقر نسبی و بعضاً حتی فقر مطلق در بسیاری از نقاط چین موج می‌زند.

یکی از سیاست‌های اصلی کشور چین، مهیا نمودن شرایط برای ورود شرکت‌های چندملیتی به این کشور بوده است. این در حالی است که دستمزد پایین کارگری که در اثر بالا بودن عرضه نیروی کار، نبود اتحادیه‌های متشکل کارگری و همچنین فقدان بیمه‌های کارگری منسجم است، عدم وجود نهادهای نظارتی طرفدار محیط زیست، پایین بودن نسبی مالیات و نرخ تعرفه ورود این شرکت‌ها را به کشور چین تقویت نموده است. اثر شرکت‌های چندملیتی در رشد اقتصادی چین به حدی بالاست که به جرأت می‌توان گفت اگر شرکت‌های چندملیتی از این کشور خارج شوند، رشد اقتصادی چین به کلی مختل خواهد شد.

در نهایت اصلاحات ارضی، توجه به صنایع سنگین و به‌طور همزمان رونق دادن به بنگاه‌های کوچک مقیاس روستایی در قالب تعاونی‌ها، مبارزه گسترده با فساد اقتصادی و غیراقتصادی، از دیگر

عوامل رشد اقتصادی چین بوده است.

ب. راهبردهای خرد

کالاهای چینی جهان را درنوردیده است. در واقع این فقط اقتصاد ایران نیست که مورد حمله کالای چینی واقع شده، بلکه ایالات متحده، اروپا و سایر نقاط جهان نیز از این میهمان ناخوانده بی‌نصیب نبوده‌اند. اکثر شرکت‌های چندملیتی در عرصه‌های خودروسازی، شرکت‌های غول پیکر تولیدات الکترونیکی، مانند شرکت‌های تولید گوشی‌های تلفن همراه و شرکت‌های تولید رایانه در حال نقل مکان به کشور چین هستند.

نکته قابل توجه در این زمینه این است که تولید کالای ارزان برای کشور چین یک استراتژی راهبردی تلقی می‌شود. در زمانی که سیستم اقتصادی سرمایه‌داری به سمت جذب مصرف‌کنندگان با درآمد بالا سوق یافته بود، اقتصاد چین با اذعان به عدم قدرت خود، برای رقابت در تولیدات با سطح بالا، به سمت جذب درآمدهای پایین تمایل یافت.

در واقع یکی از خصوصیات ذاتی سرمایه‌داری این است که بعد از اشباع نسبی بازارهای مصرف، خلاقیت در محصولاتی را که از حیث تکنولوژیک پیشرو نیستند، تا حدی رها می‌سازد. در این حالت محصولات مصرفی خانوار در سطح مشخصی از قیمت و کیفیت نوسان می‌کند. در این شرایط ورود محصولات ارزان قیمت ولو با کیفیتی به طور نسبی کمتر می‌تواند درآمد خانوار را به سمت خود سوق دهد. علت این امر «علاقه به خرید کالاهای لوکس» از سوی خانوار متوسط شهری می‌باشد. تا وقتی که همه درآمد خانوار شهری صرف خرید خوراک، پوشاک و این قبیل موارد می‌شود، دیگر نوبت به پیوستن به جرگه خریداران کالاهای لوکس نمی‌رسد. کالای چینی امکان خرید کالای لوکس و هم‌چنین خرید بیشتر کالای مصرفی را افزایش می‌دهد.

اما علاوه بر علل برشمرده شده در بالا، می‌توان علت دیگری را برای ارزانی نسبی کالای چینی برشمرد. کالای چینی از آنجا که در مراحل اولیه رشد اقتصاد چین تولید می‌شود هنوز در دام «برندها» نیفتاده است. در واقع نیفتادن تولیدات چینی در دام برندها از سویی و عدم وجود مقررات سخت‌گیرانه اقتصادی در چین از سوی دیگر، این امکان را فراهم آورده است تا بسیاری از تولیدات چینی در جهان امروز تحت عنوان برندهای معتبر و یا غیرمعتبر در اقصی نقاط جهان وجود داشته باشند. بنابراین راز

علاقه تجار و حتی صاحبان عوامل تولید در کشورهای جهان و مخصوصاً کشورهای جهان سوم به کالای چینی این است که می‌توانند کالای چینی را به جای کالای خود و با برند مطبوع خود در بازار داخلی خود عرضه کنند.

۳. دولت توسعه‌گرای چین

چین نمونه‌ای کاملاً موفق در اجرای طرح‌های توسعه‌ای و دستیابی به توسعه همه‌جانبه از طریق نظام اداری کارآمد محسوب می‌شود. وقتی کمونیست‌ها در سال ۱۹۴۹ اداره امور چین را به دست گرفتند، چین کشوری توسعه نیافته با جمعیت زیاد بود. سطح زندگی شهروندان چین در این دوره از لحاظ مسکن، پوشاک و خوراک که بدیهی‌ترین و اولین لوازم یک زندگی معمولی است، بسیار نامناسب بود. برآوردهای مربوط به دستمزدها، تولید سرانه، مصرف سرانه و شاخص هزینه زندگی در این دوران، حکایت از فقر اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بسیار شدید در چین دارد (روئن چن و گالنسون، ۱۳۵۴: ۲۳۴-۲۴۴).

در سه دهه اخیر چین به عنوان یک قدرت اقتصادی در سطح بین‌الملل نمایان شده است. چین به دلیل مولفه‌های ذیل یک کشور استراتژیک و ژئواکونومیک است:

الف) اتخاذ سیاست‌های عمل‌گرایانه‌ای برای حفظ ثبات در منطقه، کسب منافع بیشتر اقتصادی و افزایش تأثیرگذاری سیاسی، بدون مصالحه بر سر منافع حیاتی، معطوف به «تداوم توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی».

ب) پیگیری تغییر وضع موجود بین‌المللی، از طریق رعایت قواعد نظم موجود و بازی در درون این قواعد. پ) جمعیت زیاد و وسعت کشور.

ت) ایجاد حدود ۲۰۰۰ منطقه آزاد تجاری با قوانین خاص آن مناطق و بنادر مجهز به بارگیری با حداکثر ظرفیت.

ث) واقع شدن بین دو کشور استراتژیک و ژئواکونومیک روسیه در شمال و هند در جنوب.

ج) واقع شدن در منطقه استراتژیک جنوب و شرق آسیا.

چ) واقع شدن بین اقیانوس آرام و اقیانوس هند.

ح) تکنولوژی برتر نسبت به سایر کشورها.

خ) عضویت در سازمان‌های مهم بین‌المللی و منطقه‌ای مانند؛ سارک و شانگهای و تاثیرگذاری مستقیم در این سازمان‌ها.

د) اتخاذ یک رویکرد کم خطر، برای مواجهه با مسائل بین‌المللی در حوزه آسیا.

ذ) دسترسی به آب‌های آزاد جهان از طریق دریای چین.

ر) همسایگی با یکی از قدرت‌ها و قطب‌های اقتصادی جهان یعنی ژاپن.

به گزارش صندوق بین‌المللی پول (IMF)، نرخ رشد اقتصادی کشور چین در سال ۲۰۱۴ میلادی برابر با ۷,۴ درصد بوده و در این سال بیشترین نرخ رشد اقتصادی را در سراسر دنیا داشته است. همان‌طور که ذکر شد در این این پژوهش با معیار قرار دادن تعریف لغت ویچ از دولت توسعه‌گرا و ویژگی‌هایی که ایشان برای دولت توسعه‌گرا در نظر گرفته‌اند مانند؛ نخبگان توسعه‌گرا، بوروکراسی و نظام اداری کارآمد و ناسیونالیسم ملی‌گرا، نظام سیاسی چین که نقشی موثر و کلیدی در توسعه این کشور داشته است را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف. نخبگان توسعه‌گرای چین

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا، وجود نخبگان توسعه‌گرا است. به عبارتی روی کار آمدن این گروه از رهبران و نخبگان، گام اولیه و اساسی برای توسعه هر کشوری است که نمونه بسیار موفق آن ماهاتیر محمد رهبر مالزی بود.

بعد از انقلاب ۱۹۴۹، چین در مسیر توسعه اقتصادی گام برداشت که در این میان نقش رهبران و نخبگانی که دغدغه اصلی آن‌ها توسعه چین با تمرکز بر مسائل اقتصادی بود، بسیار حائز اهمیت است. افرادی مانند دنگ شیائوپینگ، جیانگ زمین، لی پنگ، زائوزیانگ، چیاوشی، جورونگ جی، هوجین تائو و ژو جین‌پینگ از نخبگانی هستند که با استراتژی‌های متفاوت برای توسعه چین تلاش کرده‌اند. در این کشور، ظهور دولت توسعه‌خواه منجر به اتخاذ سیاست‌ها و راهبردهایی در جهت پیشرفت کشور شد. از مهم‌ترین راهبردهای نخبگان چین برای کارآمدسازی نظام اداری می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱) کاهش نقش ایدئولوژی (به جز دوران مائو).

۲) تقدم تخصص بر تعهد.

۳) سیاست‌های اصلاحات و درهای باز^۱ و توجه به سرمایه‌گذاری خارجی در کنار اهمیت قائل شدن به صنایع داخلی.

۴) تثبیت تقدم رهبران غیرنظامی بر نظامیان.

۵) تلاش برای بهبود نهادهای تصمیم‌گیری.

۶) اولویت دادن به پیشرفت اقتصادی بر آموزش ایدئولوژیکی.

۷) ارزش قائل بودن به ارتش حرفه‌ای نسبت به ارتش خلقی.

اقدامات انجام شده در دوران مائو با فراهم کردن زیرساخت‌های کشور، اولین گام در روند توسعه این کشور بوده است.

با نگاهی کوتاه به اصلاحات صورت گرفته در چین به ویژه از دهه هشتاد، نقش نخبگان چینی در توسعه این کشور آشکار می‌شود. رهبران چین اساس کار خود را توسعه اقتصادی چین قرار داده بودند. سیاستمداران شوروی همزمان با تمهید مقدمات اجرای نخستین برنامه پنج ساله چین، یک طرح بلندمدت، مشتمل بر سه برنامه پنج ساله دیگر تدوین کردند که می‌بایست در عرض پانزده سال چین را به یک نظام صنعتی همبسته و متعادل مجهز کند، به نحوی که پاسخگوی کلیه نیازهای یک قدرت صنعتی جدید باشد. زمانی که تأسیس ۳۰۰ کارخانه به ارزش ۳ میلیارد دلار آمریکایی، پیش‌بینی شده در این طرح به پایان می‌رسید، چین می‌توانست به عنوان یک قدرت اقتصادی مستقل به حساب آید.

انجام این طرح بلند مدت در آغاز بسیار نویدبخش جلوه کرد: ضریب سالیانه رشد به ۱۴ درصد رسید و تولیدات صنعتی در عرض پنج سال دو برابر شد، هر گاه سال ۱۹۵۳ را که در واقع آخرین سال تجدید ساختمان چین شمرده می‌شد و طی آن ضریب رشد به ۲۵ درصد رسید، مستثنی کنیم، ضریب افزایش در فاصله سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۷ سالیانه به قرار ۱۲ درصد بوده است (دلین، ۱۳۵۴، ۲۷).

به طور کلی نتایج برنامه اول بسیار نویدبخش بود. بنابراین می‌توان گفت نتایج برنامه در این مرحله از توسعه، از موفقیت نسبتاً خوبی برخوردار بوده است. اما مساله این بود که بیش از سه چهارم جمعیت چین در مناطق روستایی زندگی می‌کردند و به کار روی زمین اشتغال داشتند. از این رو کشاورزی در

^۱ - Reforms and Open Doors Policy

موفقیت اساسی اقتصاد نقش تعیین کننده داشت. در حالی که این بخش، رشد قابل توجهی در برنامه اول نداشت و اقتصاد چین از این نظر در فشار بود. (مؤسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی، ۱۳۶۸، ۷۵).

به دنبال رشد ناموزونی که برنامه اول اقتصادی چین به وجود آورده بود (رشد صنایع سنگین در مقابل کشاورزی و شکست جنبش صد گل)، مائو در اوایل سال ۱۹۵۸ شعار جهش بزرگ به جلو را برای برنامه پنج ساله دوم در کمیته مرکزی حزب کمونیست تصویب و به مرحله اجرا درآورد. هدف از طرح این شعار تبدیل کشور به یک قدرت بزرگ بود (Evan and Farvel, 2003: 145). در چارچوب همین برنامه، قرار بود که رشد سریع و همزمان دو بخش تولیدات صنعتی و کشاورزی، محقق شود. جهش بزرگ به جلو، سیاستی که راه رفتن روی دو پا نام گرفت، در پی آن بود که ابتکارات محلی و کاربرد توأم فناوری های میانی و صنایع کوچک را تشویق کند. بالاتر از همه، ایجاد واحدهای اشتراکی خود بسنده بزرگی را تقریباً به اندازه یک بخش مجزا دربرگرفت که می بایست مواد غذایی تولید کند، ابزار مصرفی و اقلام صنعتی بسازد و به عنوان واحدهای سیاسی محلی و مراکز آموزش کمونیستی انجام وظیفه نمایند. انتظار می رفت که این واحدها اختلاف سنتی میان روستا و شهر را پایان بخشد.

با توجه به هدف مهم جهش بزرگ که کاهش نابرابری بین مناطق شهری و روستایی، و مدرنیزه کردن روستاها بود، هر چند به این مهم دست پیدا نکرد اما باعث آموزش روستائیان برای کار در صنایع روستایی شد که موجب تسریع برنامه های توسعه روستایی در سال های بعد از ۱۹۷۸ شد.

مائو در سال ۱۹۷۶ درگذشت و از این سال به عنوان نقطه عطف تحول از اقتصاد سوسیالیستی^۱ به اقتصاد سرمایه داری^۲ یاد می شود. دنگ شیائوپینگ با دکتربین «جستجوی حقیقت از طریق واقعیات» با اصلاحات گسترده اقتصادی، توانست با تکیه بر این سیاست های صرفاً اقتصادی، به دستاوردهای مهمی در حوزه اقتصاد نائل آید.

با آغاز اجرای اصلاحات در سال ۱۹۷۹، توسعه صادرات به عنوان یکی از عناصر محوری در نوسازی اقتصادی چین مطرح شد. سیاست گذاران چینی به تدریج پی بردند که تقسیم بین المللی کار می تواند نیازهای فناورانه و دانش فنی آنها را فراهم کند و بازار بزرگی به روی کالاهای داخلی این کشور

^۱ - Social Economy

^۲ - Capital Economy

بگشاید. به علاوه چین برای تبدیل شدن به یک کشور صنعتی، ناگزیر از مشارکت فعال در تجارت جهانی است. پس سیاست‌های تجاری که از ۱۹۷۹ اتخاذ شد و متأثر از آزادسازی هر چه بیشتر اقتصادی بود، نتایج موفقیت‌آمیزی برای کشور داشت. بین سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۹۶ رشد متوسط سالانه تجارت خارجی به ۱۵/۸ درصد رسید. سیاست‌های اصلی تجاری و سرمایه‌گذاری خارجی که موجب این رشد شدند، به سه سیاست عمده دولت چین مربوط می‌باشد: نخست، تمرکززدایی در مدیریت تجارت خارجی. دوم، سیاست جلب سرمایه خارجی و سوم، ایجاد مناطق ویژه اقتصادی (عزیزالرحمن، ۱۳۷۸، ۱۲۲).

سیاست اصلاحات و درهای باز، به عنوان اصول اصلی و درازمدت چین، از زمان اجرای آن در سال ۱۹۷۸ تاکنون، نتایج سودمند و دستاوردهای عالی به همراه داشته است. اقتصاد چین که برای مدت طولانی حالتی درون‌گرا داشت، به اقتصادی برون‌گرا و فعال تبدیل شد و سهم مناسبی از توسعه اقتصادی جهانی را به دست گرفت.

سیاست‌های اصلاحات و درهای باز که از سوی دنگ شیائوپینگ ارائه شد، چین را به توسعه اقتصاد ملی و اجتماعی چشمگیری نائل ساخت و چهره این کشور را دستخوش تغییرات وسیعی ساخت. این اصلاحات به خصوص در بخش کشاورزی و صنعت و بازرگانی طی سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۴ روی داد که در نتیجه آن، نتایج ذیل حاصل گشت:

۱) رشد تولید انواع غله، به طوری که این کشور از این حیث به خودکفایی رسید.

۲) افزایش فرصت شغلی در روستاها.

۳) ایجاد نیروی کار ماهر و مدیریت براساس تخصص و نه عقیده‌های سیاسی.

۴) باز شدن دروازه‌های چین برای ورود سرمایه.

۵) تمرکززدایی و تفویض اختیارات به مدیران و کارگران.

۶) ایجاد مناطق ویژه اقتصادی.

سرمایه‌گذاری خارجی در سال‌های دهه نود در مناطق ویژه بسیار زیاد بود، به طوری که منطقه شن جن نزدیک به ۱۰ هزار موافقتنامه سرمایه‌گذاری با ۹/۸۵ میلیارد دلار تعهد امضا کرد که حدود یک هفتم سرمایه‌گذاری خارجی در چین بود. صادرات منطقه تنها در سال ۱۹۹۲ بیش از ۶ میلیارد دلار آمریکا بوده است. روندی کم و بیش در سایر مناطق ویژه چین نیز دیده می‌شود. اگر چه آمار کلی در

مورد این مناطق وجود ندارد اما افزایش جمعیت و شدت هجوم نیروی کار به این مناطق گویای نیل به اهداف تعیین شده است. برای مثال جمعیت ۳۰ هزار نفری شن جن در سال ۱۹۷۰ به ۲/۶ میلیون نفر در سال ۱۹۹۲ رسیده است (شاهنده، ۱۳۸۳: ۲۱۲).

با وجود تمام موفقیت‌ها، مناطق ویژه در برخی از زمینه‌ها هم ناموفق عمل کرده‌اند. ظرفیت صنایع کلیدی منطقه برای تغییر شکل مواد خام محدود شده است، صنعتی شدن سریع این مناطق موجب بیکاری کشاورزان و ترک مزارع و هجوم آنان به مناطق دیگر چین برای کار کشاورزی شده است. در موارد بسیاری هدف سرمایه‌گذاران خارجی در ایجاد یک مؤسسه مختلط، سازمان‌دادن به تولید انبوه نبوده است. بلکه از سرمایه‌گذاری به عنوان پوششی برای صدور کالاهای خود به بازار چین یا نفوذ به بازارهای دیگر به منظور دوری از موانع گمرکی استفاده کرده‌اند. سرمایه‌گذاران خارجی عمدتاً در چین درصد اجرای پروژه‌های ساخت با سیکل کامل نیستند و تنها بخشی از عملیات تولید را که به نیروی کار زیادی احتیاج دارد، انجام می‌دهند.

اصلاحات سیاسی صورت گرفته در زمان دنگ نیز همانند سیاست خارجی، تنها برای تسریع در رشد اقتصادی که پایه اصلی مشروعیت حزب کمونیست در چین می‌باشد، انجام گرفته است. دنگ با ایدئولوژی‌زدایی و مبارزه با تقدس‌گرایی که از زمان مائو به جای مانده بود، باعث پیش رفتن چین در زمینه توسعه همه جانبه اقتصادی شد. توسعه در چین، تنها بر پایه رشد سریع نبوده، بلکه همزمان رهبران چینی بالاتر رفتن سطح زندگی مردم چین را نیز مدنظر قرار داده‌اند. در طول دوران اصلاحات اگر چه به صورت خفیف بر اثر این شعار دنگ «که اجازه بدهیم عده‌ای زود ثروتمند شوند»، از میزان برابری‌های موجود در دوران مائو کاسته شد. اما در کل، درآمد مردم چین که اکثریت در روستاها زندگی می‌کردند با اصلاحات صورت گرفته در زمینه قیمت‌گذاری در محصولات کشاورزی به صورت محسوسی افزایش یافته است.

رهبران چین همزمان با اصلاحات اقتصادی در زمینه سیاست خارجی نیز رهیافت صلح‌طلبانه‌ای را در پیش گرفتند. دنگ شیائوپینگ رهبر برجسته چین در دوران اصلاحات شرایط برقراری روابط با شوروی و آمریکا را تعیین کرد. بالاتر از همه، او مسیر سیاست خارجی چین، یعنی رفتار بر مبنای ضرورت‌های برخاسته از اصلاحات اقتصادی و باز کردن درها به سوی اقتصاد جهانی را تعیین کرد.

توسعه اقتصاد، مفهوم مرکزی سیاست خارجی چین است. به علاوه اگر مدرنیسم را جریانی فرض کنیم که قدرتمندانه نقش رهبران را مشروط می‌سازد، می‌توان گفت که احتمالاً دنگ آخرین رهبر چینی است که از ناحیه خود، آثار شخصی بر سیاست خارجی چین می‌گذارد.

از سال ۱۹۷۷، به بعد برای پیش بردن برنامه نوسازی طراحی شده توسط خوا گونگ و دنگ شیائو پینگ و نیاز به سرمایه و تکنولوژی صنعتی و نظامی، سیاست گسترش رابطه با غرب نیز شتاب بیشتری گرفت. به علاوه رابطه با همسایگانی که نظام سرمایه‌داری بر آن‌ها حاکم بود نیز بهبود یافت. چین برای پیشرفت اقتصادی، سیاست درهای باز را در پیش گرفت و مسایل عقیدتی را به عنوان علل بازدارنده برای پیشرفت در اجرای این سیاست تلقی کرد. هم‌چنین برای تحقق نوسازی، به موضوع امنیت نیز توجه لازم شد. به این ترتیب، حمایت از صلح جهانی در برابر خطر جنگ و کاهش تسلیحات، نمونه‌ای از شعارهای پایه دیپلماسی چین در دوران دنگ بود. چین در دوران دنگ، ویژگی جنگ طلبی دوران مائو را نداشت، زیرا سیاست دنگ برای تحقق برنامه نوسازی، دست کم به بیست سال فضای آرام و صلح‌آمیز نیاز داشت. چین در سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۷۹ حتی در نگرش خود در مقابل تهدید شوروی نیز تجدیدنظر کرد و جنگ را قابل اجتناب دانست (دوبرو و گار، ۱۳۶۹: ۱۰۶).

چین در این دوران کوشید تا به سازمان‌های بین‌المللی به ویژه سازمان‌هایی که در رابطه با آسیا فعالیت اقتصادی می‌کنند، اجازه ورود بدهد. بنابراین در سال ۱۹۷۹، به کمیسیون اقتصادی - اجتماعی آسیا و اقیانوسیه و در سال ۱۹۸۰، نیز همزمان به صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، آژانس بین‌المللی برای توسعه و شرکت مالی بین‌المللی پیوست (موسوی‌شفائی، ۱۳۸۰: ۴۶).

در مدل جدید توسعه چینی که بسیار معتقدند از سال ۱۹۹۰ آغاز شد، مکانیزم بازار آزاد و اقتصاد سرمایه‌داری تعیین‌کننده روابط اقتصادی گشت. اما این بار دولت جهت کلی اقتصاد و وظایف و بنیادهای اقتصادی خصوصی را در جهت رفاه کلی تعیین می‌نماید. سیاست‌های اقتصادی دولت چین توانست این کشور را از حیث اقتصادی در جایگاه یکی از پیشرفته‌ترین اقتصادهای جهان جای دهد. آزادسازی بازرگانی و توسعه بخش خدمات با هدف اشتغال، تشویق در برپایی بنگاه‌های غیردولتی به منظور کارآفرینی، توسعه اشتغال دولتی، اجرای سیاست‌ها و بخشودگی مالیاتی، اجرای فراگیر نظام گواهی مهارت‌ها، تعدیل ساختار اقتصادی و کشاورزی در روستاها، پشتیبانی از اشتغال جوانان و زنان، بازنگری

در ساختار صنایع و بنگاه های اقتصادی، سیاست های پولی و مالی منطقی و... از جمله فعالیت های این کشور در سه دهه اخیر برای دستیابی به توسعه اقتصادی می باشد.

اقدامات صورت گرفته در دوران بعد از اصلاحات، از سال ۱۹۹۶، توسط نخبگان حزب کمونیست به ویژه در دوران جیانگ زمین ادامه دهنده سیاست های دنگ بوده است، رهبران چینی در این دوران با کنترل هایی که بر سرمایه اعمال کرده بودند، توانستند از بحران بزرگ مالی در سال ۱۹۹۷، کمترین میزان آسیب را متحمل شوند که همین امر باعث بالا رفتن پرستیژ بین المللی چین و اعتماد شرکت های خارجی شد. جیانگ با ادامه دادن استراتژی رشد سریع، تا سال ۲۰۰۳، موجبات صنعتی شدن کشور چین را فراهم کرد. در این مدت میانگین رشد اقتصادی چین به ویژه بعد از سال ۲۰۰۰، به صورت میانگین ۱۰ درصد بوده است.

با کم تر شدن موانع سرمایه گذاری تحت تعهدات WTO و تقاضای چینی ها برای افزایش واردات، مجموعه سرمایه گذاری مستقیم خارجی تا سال ۲۰۰۵، به رقم ۶۳۶ میلیارد دلار رسید، چین هم چنین در سال ۲۰۰۹، با ارزش صادرات ۱۲۰۰ میلیاردی با پیشی گرفتن از آلمان در مقام نخست جهان از لحاظ صادرات رسید.

تا سال ۲۰۱۳ میلادی، میزان تولید ناخالص داخلی چین حدود ۵۵ درصد میزان تولید آمریکا بود و از جمع تولید چهار کشور دیگر عضو گروه بریکس (برزیل، روسیه، هند و آفریقای جنوبی) بیشتر بود. به عبارت دیگر، رشد حدود ۷ درصدی چین به این حجم کلان اقتصادی، یک معجزه بزرگ در جهان است.

چین در سال های گذشته، یکی از نیروهای محرکه عمده رشد اقتصاد جهان بوده است. ژو جین پینگ، رئیس جمهوری چین در نشست سران سازمان همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوسیه در سال گذشته اعلام کرد که با وجود آن که میزان رشد اقتصادی چین کاهش یافته، اما بخش های افزوده شده اقتصادی در هر سال هم چنان کلان است. به طوری که تنها میزان تولید افزوده شده اقتصادی چین در سال ۲۰۱۴ برابر با میزان تولید چین در سال ۱۹۹۴ بود. میزان تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۱۴ حدود ۶۳ تریلیارد و ۶۵۰ میلیارد یوان (برابر با حدود ۱۰ تریلیارد و ۲۸۲ میلیارد دلار) بود. در مجموع می شود این گونه استنباط کرد که توسعه کشور چین به مرز نهادینه شدن رسیده است.

رهبران چین بعد از دوره اصلاحات نیز ادامه دهنده سیاست‌های دوران اصلاحات بودند و از میزان توسعه‌گرایی آنها نه تنها کاسته نشده، بلکه در این دوران حزب کمونیست به صورت یکپارچه طرفدار رشد سریع کشور بوده‌اند.

ب. بوروکراسی و نظام اداری کارآمد در چین

چین نمونه‌ای کاملاً موفق در اجرای طرح‌های توسعه‌ای و دستیابی به توسعه همه‌جانبه از طریق نظام اداری کارآمد و بوروکراسی قوی محسوب می‌شود. تمام برنامه‌ها و استراتژی‌های معطوف به توسعه در چین، از ترکیب اعجاب‌آور اهداف مقدس و ضرورت‌های واقعی نشأت می‌گرفتند. گرچه نتیجه این ترکیب حفظ ثبات سیاسی و تحقق توسعه کشور بود اما نتایج متناقض آن، در دو بعد همچنان ادامه دارد:

- (۱) پراگماتیسم یا مصلحت‌گرایی در اقدام سیاسی؛
- (۲) ترس از مشارکت سیاسی و تأسیس نهادهای دموکراتیک.

رهبران چین، با تأکید بر بوروکرات‌ها، به طور خاص، و نظام اداری، به طور عام، فرایندهای اصلاحی را با اتکا به آنان به پیش می‌بردند. الگوی «ترکیب اهداف با واقعیت‌ها» به گونه‌ای منسجم و دقیق توسط نظام اداری‌ای محقق می‌شد که در تمام طول سال‌های اجرای برنامه‌های توسعه، چابکی و کارآمدی خود را حفظ کرده بود. بر این مبنا، نظام اداری کارآمد چین توانست واسطه مناسبی برای آشتی میان کنترل حزبی-دولتی و نظام بازار باشد. بعد از مائو، نخبگان چین با فراهم کردن شرایط مساعد در کشور از ۱۹۸۰ به بعد باعث سریع شدن پروسه توسعه چین شدند. پس از طرد استراتژی‌های توسعه گذشته، آنها آرام آرام به تدوین استراتژی جدیدی مبادرت ورزیدند. آن‌ها از آغاز دریافته‌اند که در سراسر سیستم اقتصادی وجود یک سیستم موثرتر ترغیب و انگیزه به فعالیت، ضرورت دارد. ابعاد برنامه ریزی مرکزی را تقلیل دادند و روش‌های برنامه ریزی مستقیم را به روش برنامه ریزی غیر مستقیم تبدیل نمودند. در زمینه کشاورزی شروع به کنار گذاشتن کشاورزی اشتراکی کردند و در صنایع تصمیم‌گیری را غیر متمرکز نموده و آزادی عمل بیشتر به واحدهای اقتصادی دادند. جریان کلی این سیاست‌ها به سمت بازاری کردن اقتصاد و تجاری کردن آن بوده است. همچنین از همان آغاز تصمیم گرفتند که چین باید هر چه بیشتر در اقتصاد جهانی مشارکت کند. نخبگان چین بطور قابل توجهی تجربه‌گرا بودند. راهبرد پراگماتیستی چینی‌ها در برگزیده‌افت و خیزهای بسیاری بوده است. سعی در حل کردن

بعضی مسائل، موجب بروز مشکلات تازه شده و هر قدم در جهت اصلاح نسبی، قدم دیگری را ایجاب کرده است (گالنسون، ۱۳۵۴: ۲۸۳). از سال ۱۹۷۸ برنامه‌ای تحت عنوان نوسازی چهارگانه (مدرنیزه کردن کشاورزی، علوم و تکنولوژی، صنعت و توان نظامی) در دستور کار دولت چین قرار گرفت که شامل سیاست دو بال و یک بدن (بهره‌برداری از توانایی‌های صنایع کسب و کشاورزی به عنوان یک بال و به کارگیری تکنولوژی برتر جهت توسعه اقتصادی و نه صرفاً نظامی به عنوان بال دیگر) می‌شد. دیدگاه سوسیالیستی حاکم بر چین انقلابی معتقد بود که دولت باید با مداخله در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فردی، نابرابری طبقاتی را از میان ببرد و بسترهای لازم را برای یک جامعه بدون طبقه فراهم سازد. این دولت از منظر اقتصادی در نقطه مقابل بازار قرار دارد و بازار سنبل نابرابری طبقاتی است، و یک دولت مطلوب آن است که با کنترل بازار و محدود ساختن ابزارهای فعالیت آن، راه را برای گام برداشتن به سوی یک جامعه بدون طبقه فراهم سازد (دادگر، ۱۳۸۰: ۳۰). اعتقاد مائو به استقلال ملی و اعتماد به نفس وی، اگرچه در آن زمان چین را از صحنه بین‌المللی دور کرد اما از سوی دیگر به دلیل درگیری همزمان دو ابرقدرت باعث انتقال میزانی از منابع به سوی تولید و ایجاد نیروگاه‌ها، بمب‌های اتمی و موشک‌های هدایت شونده شد و چین را تا حد یک قدرت جهانی به جلو راند (محمودی، ۱۳۶۴: ۷۷).

با مرگ مائو یعنی از آغاز سال ۱۹۷۹ رهبران چین تلاش کردند اقتصاد یکسره سوسیالیستی کشورشان را به اقتصادی تبدیل کنند که بازار نقش بیشتر و مهم‌تری در آن اقتصاد ایفا نماید. این امر به ویژه با رونق بخشیدن به بازرگانی خارجی، اصلاحات عملگرایانه و ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی مناسب انجام می‌گرفت. ولی به طور کلی، حزب کمونیست در چین، حزب اصلی است که همه امور کشور تحت نظارت مستقیم آن می‌باشد.

دنگ شیائوپینگ تلاش زیادی برای غیر شخصی کردن و تابع جمع ساختن تصمیمات انجام داد. دنگ در واقع با این کار، سیاست خارجی چین را از تصمیمات خودسرانه‌ای که در زمان مائو، کشور را به ورطه سقوط کشاند، نجات داد. نکته اساسی در حل این دگرگونی سیاسی، کاهش نقش ایدئولوژی بوده است. دنگ و هواداران نزدیک وی، مفاهیم مائویستی انقلاب بی وقفه و مبارزه طبقاتی را کنار گذاشتند. قدرت و اختیارات، عمدتاً بین نهادها و رهبران عالی رتبه چین پخش شد. امروزه قدرت با پراکندگی

بیشتر بین دفتر سیاسی حزب و کمیته دائمی آن، دبیرخانه و شورای دولتی (کابینه دولت) و شخصیت های متعدد دیگر که در راس نهادهای عمده قرار دارند؛ مثل رییس جمهوری، رییس کمیته دائمی کنگره ملی خلق تقسیم شده است.

دنگ شیائوپینگ برخلاف مائو معتقد بود «باید اقتصاد به جای مسائل عقیدتی و سیاسی در صدر استراتژی توسعه ملی قرار گیرد.» وی اصلاحات محدودی را از رأس هرم قدرت آغاز کرد. اگرچه هدف اصلی دنگ شیائوپینگ و دیگر رهبران اصلاح طلب این دوره، نوسازی اقتصادی بود اما برای رسیدن به این هدف لازم بود که ابتدا پاره‌ای از اصلاحات سیاسی - اجتماعی نیز انجام شود. در نتیجه از اواخر دهه ۱۹۷۰ دگرگونی‌های سیاسی و اقتصادی همزمان به پیش رفتند. اگرچه سرعت و مسیر آنها یکی نبود. می‌توان اصلاحات سیاسی انجام گرفته توسط رهبران چین را در ۴ محور طبقه‌بندی نمود:

(۱) کاهش نقش ایدئولوژی.

(۲) ارائه دیدگاه رسمی حزب کمونیست درباره مائو که هدف آن از بین بردن کیش شخصیت رهبران چین بود.

(۳) تثبیت تقدم رهبران غیرنظامی بر نظامیان.

(۴) تلاش برای بهبود نهادی تصمیم‌گیری.

این اصلاحات طی فرایندی آرام و بدون ایجاد بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی صورت پذیرفت. در واقع اصلاحات سیاسی بسیار محدود و اصلاحات اقتصادی بسیار گسترده در این دوره، باعث ایجاد دوباره مسائل حل نشده در جامعه چین از قبیل فساد گسترده دولتی و تورم شد.

ایدئولوژی مطرح از دوره دنگ به بعد، ترویج این گزاره اساسی بود که «این اقدامات برای نجات سوسیالیسم لازم است». حتی دنگ در سال‌های بعد، یعنی در سال ۱۹۹۰ در سیزدهمین کمیته مرکزی حزب کمونیست اعلام کرد، «اگر اوضاع اقتصادی بهتر شود، سایر سیاست‌ها نیز به موفقیت خواهد انجامید و ایمان مردم چین به سوسیالیسم افزایش خواهد یافت. در غیر این صورت، سوسیالیسم نه تنها در چین بلکه در سرتاسر جهان به خطر خواهد افتاد.» جالب آنکه، توصیه دنگ برای اتخاذ سیاست درهای باز نیز از این خط فکری - ایدئولوژیک پیروی می‌کرد، جایی که او «گشایش درهای باز به سوی خارج را نه فقط یک اقدام مفید، بلکه اصل اساسی در جهت ساختن یک جامعه سوسیالیستی»

می‌دانست.

این تغییر محتوا در ایدئولوژی حاکم بر چین، از دهه ۱۹۸۰ به بعد چنان سمت و سوی پیدا کرد که حتی به باور رهبران چین، سوسیالیسم اساساً عبارت بود از «آزادسازی اقتصاد و توسعه اقتصادی» و وظیفه اصلی سوسیالیسم عبارت بود از «توسعه اقتصادی به منظور خوشبختی عمومی». از سوی دیگر، معماران چین بر این باور بودند که «برای اثبات برتری سوسیالیسم بر سرمایه‌داری، چین می‌بایست به مدت ۵۰ تا ۶۰ سال به سختی تلاش کند. این برتری موقعی اثبات می‌شود که تولید ناخالص ملی چین، به رقم تولید ناخالص ملی آمریکا برسد.» این دو وجه، نشان از تغییر محتوای ایدئولوژی در این کشور به همراه تلفیق این ایدئولوژی بازسازی شده با عمل‌گرایی خاص چینی بود.

همچنین در این دوره نارسایی‌ها و عدم تغییرات بنیادین در برخی جنبه‌های اصلی نظام سیاسی چین به وفور وجود داشت و هنوز هم سیاست در چین چه به لحاظ سازمانی و یا عقیدتی به سوی کثرت‌گرایی^۱ تغییر جهت نیافته بود و با اینکه حزب کمونیست در تعیین سیاست کشور با تعداد بیشتری از مردم و نهادها تبادل نظر می‌نمود اما هنوز هم اجازه فعالیت به احزاب مستقل سیاسی، رسانه‌های گروهی خودگردان، انجمن‌ها و اتحادیه‌های مستقل را نمی‌داد و رقابت بر سر کسب قدرت سیاسی امکان‌پذیر نبود. در کل در چین حزب کمونیست حزب اصلی در آن است که همه امور کشور تحت نظارت مستقیم آن می‌باشد. در کنار این عوامل می‌توان روحیه و شخصیت مردم چین را نیز اضافه کرد که برگرفته از تعلیمات کنفوسیوس می‌باشد. اخلاقی مانند عزت نفس، علو همت، خلوص نیت، شوق به عمل و وجدان کاری و خوش‌رفتاری که مردم چین آن را در سرلوحه زندگی خود قرار داده‌اند.

پ. ناسیونالیسم توسعه‌گرای چین

تجربه ۶ دهه تلاش برای توسعه در چین نشان می‌دهد که حفظ موقعیت استراتژیک در حیطه سیاسی از طریق تداوم انحصار، ارائه رهنمودهای استراتژیک، حرکت به سوی معرفی مکانیزم‌های بازار در حیطه حیات اقتصادی با نظارت حزب کمونیست به عنوان راهبرد کلی نظام تعیین گردیده است. «ناسیونالیسم توسعه‌گرا»^۲ که از ۱۹۷۹ خط مشی کلی حاکم قرار گرفت، از یک سو رقابت اقتصادی

^۱ - Pluralism

^۲ - National Developing

را در سرلوحه سیاست های خود قرار داده و از سوی دیگر کنترل هر چه بیشتر حزب به ساختار حیات سیاسی راه، تضمین موفقیت مکانیزم های غیر سنتی اقتصادی قلمداد نمود. حفظ اهرم های قدرت از طریق انحصار تصمیم گیری در حیطه سیاسی این امکان را برای رهبران حزبی فراهم نمود که در بطن توسعه بازاری، بتوانند از فرصت های به دست آمده استفاده کنند و منابع موجود را در راستای منافع سازمانی خود به کار گیرند. تاکید بر نقش دولت در سازماندهی اقتصادی چین در بطن حفظ ساختار منسجم تمامیت خواه به این مفهوم بوده که محدودیت های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی منجر به تداوم ترتیبات سیاسی می گردد که لزوماً با فرایند توسعه اقتصادی مبتنی بر مکانیزم های بازار می باشد. رهبران حزبی چین در جهت حفظ موقعیت متمایز خود در ساختار جامعه و توجیه تداوم سیاست های تمامیت خواه در حیطه سیاسی، توجیهات فرهنگی - ماهیت اقتدارگری ارزش های حاکم به روابط اجتماعی در طول قرون، استدلال های سیاسی - فقدان تجربه دموکراتیک در حیات مردم و تحلیل های اقتصادی - گستردگی تاریخی و استعمار ریشه عقب ماندگی و بالطبع فقدان انرژی برای مشارکت و ترک آگاهانه در حیات سیاسی را به یاری گرفتند تا نفی مولفه های دموکراتیک را در جامعه توجیه نمایند.

نتیجه گیری

چین با اهرم های مهم نخبگان توسعه گرا، ناسیونالیسم ملی گرا، بوروکراسی و نظام اداری کارآمد، در طول چند دهه به پیشرفت قابل توجهی دست یافت. اما آن چه که پیرامون مفهوم توسعه و توسعه یافتگی در چین نگران کننده است این است که علیرغم توسعه اقتصادی بسیار چشم گیر این کشور در دهه های اخیر، توسعه سیاسی در این کشور پیشرفت و رشد قابل توجهی نداشته است. به طور کلی با شروع دوره اصلاحات در چین، این کشور از لحاظ اقتصادی دارای رشدی خیره کننده بوده است که از این حیث در جهان بی نظیر می باشد. برجسته ترین قسمت اصلاحاتی که توسط دولت حزب کمونیست در چین صورت گرفته است، اصلاحات اقتصادی می باشد. اصلاحات در سطوح دیگر همانند اصلاحات سیاسی بسیار اندک و در حد ایدئولوژی زدایی و انتخابات دموکراتیک تر در داخل حزب کمونیست بوده است. اما این اصلاحات اندک سیاسی نتایج مختلفی به بار آورد، به عبارت دیگر از یک سو ثبات سیاسی پایدار در چین تضمین کننده رشد اقتصادی می باشد و این که دیگر با فاجعه شوروی

مواجهه نمی‌شوند و از سوی دیگر رویکرد تدریجی چینی‌ها اغلب گیج‌کننده و دارای پیامدهای اجتماعی و سیاسی مختلطی بوده است. گرایش اصلاح‌طلبان چینی به سمت توسعه اقتصادی، دامنه اصلاحات سیاسی را به شدت سخت کرده است و باعث کند شدن حرکت به سمت برخورداری کامل افراد از حقوق سیاسی و مدنی شده است. با این حال برداشتن موانع سیاسی برای پیشرفت اقتصادی در واقع پاسخ به نیاز مبرم اکثریت جمعیت فقیر چین بوده است.

منابع فارسی

- بهکیش، محمدمهدی (۱۳۸۰)، *اقتصاد سیاسی- اقتصادی جهان سوم*، تهران: انتشارات سمت.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۰)، *اصلاحات در چین و شوروی*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر.
- دادگر، یدالله (۱۳۸۰)، «مروری بر ادبیات و جایگاه دولت در اقتصاد»، *فصلنامه فرهنگ و اندیشه*، شماره ۱۰۸-۱۰۷.
- داریی شر، یان (۱۳۶۸)، *تحولات سیاسی در جمهوری خلق چین از مائوتسه دونگ تا دنگ شیائوپینگ*، ترجمه عباس هدایت وزیری، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- دلین، ژان (۱۳۵۴)، *اقتصاد چین*، ترجمه سیروس سهامی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- دوبورگار، فلیپ و دیگران (۱۳۶۹)، *سیاست آسیایی چین*، ترجمه عباس آگاهی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- دیکسون، آنا (۱۳۸۷)، *توسعه و روابط بین‌الملل*، ترجمه حسین پوراحمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- روئن چن، نائی و والتر گالنسون (۱۳۵۴)، *اقتصاد چین*، ترجمه امیر باقر مدنی و همکاران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زاهدی، محمدجواد (۱۳۸۲)، *توسعه و نابرابری*، تهران: نشر مازیار.
- ساعی، احمد (۱۳۸۰)، *مسائل سیاسی- اقتصادی جهان سوم*، تهران: انتشارات سمت.
- شاهنده، بهزاد و جواد طاهایی (۱۳۸۳)، *چین نو: دنگ شیائو پینگ و اصلاحات*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- عزیزالرحمن، خان (۱۳۷۸)، «گذار به اقتصاد مبتنی بر بازار: روسیه و اروپای شرقی، از چین بیاموزید»، ترجمه محمدرضا فرزین، *مجله برنامه و بودجه*، شماره ۳۶.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۴)، *نقد نظریه های نوسازی و توسعه سیاسی*، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

◇ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره سی و سوم، زمستان ۱۳۹۴

- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (ظهور جامعه شبکه‌ای)*، جلد اول، ترجمه احمد علیقلیان، افشین خاکباز و حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.
- لفت ویج، آدریان (۱۳۸۴)، *سیاست و توسعه در جهان سوم*، ترجمه علیرضا خسروی، مهدی میرمحمدی، تهران: ابرار معاصر.
- لفت ویج، آدریان (۱۳۸۵)، *دولت‌های توسعه‌گرا*، ترجمه جواد افشار کهن، مشهد: مرندیز.
- محمودی، سیدعلی (۱۳۶۴)، *انقلاب فرهنگی در چین*، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ملکی‌فر، عقیل و کمال طبائیان (۱۳۷۷)، *سیری در سیاست علم و تکنولوژی تئیس کشور: فرانسه، انگلستان، ژاپن، کانادا، چین و کره جنوبی*، تهران: موسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.
- موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی (۱۳۶۸)، *چین*، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، شماره ۱۰.
- موسوی، مسعود و دیگران (۱۳۸۰)، *اصلاحات در چین و شوروی*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- موسوی‌شفائی، سیدمسعود (۱۳۸۶)، «مناقشات نظری در اقتصاد سیاسی بین‌الملل»، *پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی*، سال دوم، شماره چهارم، بهار.
- مهدیخانی، علیرضا (۱۳۸۰)، *مروری اجمالی بر توسعه سیاسی و اقتصادی*، تهران: نشر آرون.
- یانگ، جیمیان (۱۳۸۶)، *ظهور منطقه گرایی آسیایی و تحول در نظام بین‌الملل: اندیشه‌ها و دیدگاه‌های علمی چین*، ترجمه بدرالزمان شهبازی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.

English Source

- Buzan, Barry (2010), "China in International Society: is Peaceful Rise Possible?", *The Chinese Journal of International Politics*, 3 (1):5-36.

- Chen, Jian and Shujie Yao (2006), **Globalization, Competition and Growth in China**, London: Routledge.
- Evan, Medeiros. S and M. Taylor Farvel (2003), “China's New Diplomacy”, **Foreign Affairs**.
- Hao, Yufan and Ying Hou (2009), “Chinese Foreign Policy Making: A Comparative Perspective”, **Public Administration Review**, December, pp. 136-141.
- Lanteigne, Marc (2009), **Chinese Foreign Policy: An Introduction**, London: Routledge.
- Lee, Grace and Malcom Warner (2007), **Unemployment in China, Economy, Human Resources and Labour Markets**, London: Routledge.
- Li, Minqi (2008), **The Rise of China and the Demise of the Capitalist World-Economy**, London: Pluto Press.
- Liqun, Zhu (2010), “China's Foreign Policy Debates”, Chaillot Paper, **EU Institute of Security Studies**, September.
- UNDP (2007), **Human Development Report 2007**, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Wade, R. (1994), **State Intervention in Outward- Looking Development**,

Neoclassical Theory and Taiwanese Practice, G. Whit (Ed.).

- Xia, Y.F. (2006), "China's Elite Politics and American Rapprochement",

Journals War Studies, Vol.8.

- Yiwei, Wang (2007), "China's Rise: An Unlikely Pillar of US Hegemony",

Harvard International Review, Spring.